



ساختار و پیکره شهر در شعر معاصر

صدیقه سلیمانی* - استادیار دانشگاه پیام نور واحد گرمسار، سمنان، ایران.
یوسف عالی عباسآباد - استادیار دانشگاه پیام نور واحد سمنان، سمنان، ایران.

Structure and body of city in contemporary poetry

Abstract

Subject of the paper is structure of city in contemporary poetry. The study sought to answer the question of what the contemporary poets thought functions. It is hypothesized that the poets of the political situation, social, cultural, have certain items that are special And his thoughts poured into the city or to have founded the city and Utopia. The research method is descriptive - analytical research and data collection tools: library studies and documents have benefited. In this study, also using text analysis method, first of all components that were associated in some way with the subject of books as text, data collection, and analysis were investigated. Procedures governing the contemporary poetry of the city and its concept are described briefly.

Keywords: poetry, architecture, figure, city.

چکیده

موضوع مقاله ساختار و پیکره شهر در شعر معاصر است. پژوهش در پی جواب دادن به این سؤال است که شهر در اندیشه شاعران معاصر چه کارکردی دارد. در واقع مساله این است که در تدوین و سرایش شعر در دوران معاصر چه رویکرد یا نگاهی به شهر وجود داشته و یا دیدگاه حاکم بر اذهان شura و اندیشمندان حوزه ادب فارسی، چگونه تبیین شده و دارای چه مفاهیمی است. فرضیه بر این است که شاعران بنا به وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی خاصی که داشته‌اند، تلقی‌های خاصی از آن داشته‌اند و اندیشه‌های خود را در قالب شهر ریخته و یا دست به تأسیس شهر و آرمانشهر زده‌اند. روش تحقیق پژوهش حاضر توصیفی- تحلیلی است و از ابزار گردآوری داده: مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی بهره برده است. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه‌هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده‌های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. در پایان رویه‌های حکام بر شعر دوران معاصر را از شهر و مفهوم آن، به اختصار اشاره شده است.

واژگان کلیدی: شعر معاصر، ساختار، پیکره، شهر.

مقدمه

سیاسی، اجتماعی - انسانی و ملّی است. هر شاعری که سخن گوی زمان خویش بوده است درباره مسائل موجود به صورت‌های گوناگون اظهار نظر کرده است. گاه خشم و نفرت خود را نشان داده، گاه هم نوا و هم آوا با حوادث تاریخی گریسته و با طبیعت و روزگار و مردم همدلی کرده است. یکی از مواردی که در این زمینه و در این گونه جستارها چشم و هوش خواننده را به خود جلب می‌کند، «شهر» و هویت آن در شعر معاصر است. در شعر که منطق کلامی خاصی دارد و بنا به اظهار نظر بسیاری از صاحب نظران، نتیجه انتزاع، خلش ذهنی و تخیل انسان است، «شهر» چگونه ترسیم شده است. بدیهی است با مطالعه تمام ابعاد شعر، پیکره شهر به نیکی ترسیم می‌شود. اینکه چه بخش‌ها و چه وجه‌هایی دارد. در چه مفاهیمی به کار رفته است. آیا «شهر»، نتیجه انتزاع است یا همان شهری است که شاعر در آن زندگی می‌کرده و به دلیل مسائل خاص، آن را در ذهن و زبان خود ترسیم کرده است.

مواد و روشها

یکی از روش‌هایی که امروزه در تحقیقات علوم گوناگون، مخصوصاً علوم انسانی به کار گرفته می‌شود و ابزار نسبتاً کارآمدی در مطالعات به شمار می‌رود، روش تحلیل محتوایی (Content Analysis) است. در این روش، پژوهشگر، با استفاده از مطالعه و ابزارهای کمکی آن، به داده‌هایی از یک‌متن دست می‌یابد تا با استفاده از آنها، به اثبات یا رد فرضیات خود پردازد. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه‌هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده‌های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. این داده‌ها به دو صورت مورد استفاده قرار گرفته‌اند: یا به صورت مستقیم؛ که در این حالت، به صورت صریح و مستقیم به موضوع پژوهش ارتباط داشته‌اند و یا به صورت غیر مستقیم؛ که در این حالت، داده‌ها تحلیل و تأویل شده و به کار گرفته شده‌اند. صورت اول همان واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها و تصویرهای

تاریخ معاصر ایران، از پرجنب و جوش‌ترین و پرحداده‌ترین دوره‌هایی است که ایرانیان تجربه کرده‌اند. بیشتر کتاب‌های تاریخی و جامعه‌شناسی (در ابعاد سیاسی، جامعه‌شناسی و فردی) به نحوی به این مسئله اشاره کرده‌اند و یا در اصل برخاسته از چنین دورانی هستند. شعر معاصر که آینه‌تمام‌نمایی از آرزوها، خواسته‌ها، خیش‌ها، تفکرها و مسائلی از این دست است، یکی از مهم‌ترین منابع برای مطالعه درباره تاریخ معاصر و اتفاقاتی است که در آن افتاده است. این اتفاقات بسیار مهم هستند. مباحثی که در جامعه‌شناسی و سیاست اروپا مانند: ملت، وطن، سیاست، اجتماع، دفاع، و ... مدار و مرکز بحث و نقادی است در شعر ایرانی نیز به کار رفته، مضاف بر اینکه به ریزترین و در عین حال مهم‌ترین زیرمجموعه‌های تاریخ و فرهنگ کهن و جدید ایران نیز عطف توجه شده است. دلیل کاربرد وسیع این گونه مباحث و نظریه‌ها بیشتر به «زمان» مربوط می‌شود، یعنی تاریخ معاصر ایران در زمانی است که منعکس‌کننده مسائل خاص هویت‌بخش بوده است. در هنگام بحث از مطالب تاریخی، سیاسی و فرهنگی و یا زبانی در کتاب، توضیح‌های بیشتری در این زمینه داده شده است. زمانی که شعر معاصر ایرانی را بررسی می‌کنیم در شعر بعضی از شاعران به وسعت و اهمیت مطلق این مباحث پی‌می‌بریم. به عبارت دیگر، آن شاعران با قدرت شاعری و تعهدات اجتماعی و فردی خود، مسائل و مشکلات سرزمینی را طرح می‌کنند و یا در گیرودار مسائل و مشکلاتی هستند که در سطح جهان با عنوان کلی «هویت ملی» به کار برده می‌شود. این مسئله به شاعران محدودی اختصاص ندارد؛ ولی در شعرهای نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، محمدرضا شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی و تا حدود زیادی شهراب سپهری وجود دارد. همچنین طعن‌ها یا آیرونی‌هایی که در شعر این شاعران به کار رفته، بسیار جای تأمل دارد و دارای مفاهیم

میر شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۲۰۱۵
No.38 Spring 2015

۳۳۴

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۹۴
No.38 Spring 2015

۳۳۵

باستان‌شناسی تهران منتقل شد و مأموریت نظارت بر کاوش‌هاش شوش تحت ریاست پرفسور گریشمن فرانسوی را دریافت کرد. در بهمن همین سال، قطعه «باستان‌شناسی» را با توجه به اندیشهٔ شعر نیما یوشیج سرود (رک، پرham؛ امید در کام نومیدی ۷۶-۳۱).

«مقبرهٔ دانیال». دانیال یکی از انبیای بنی‌اسرائیل است. ازوی اطلاعات چندانی در دست نیست. در سال سوم سلطنت یهودی‌اقیم (در سال ۶۰۵ ق.م) به بابل به دربار نبوکد نصر به اسارت برده شد و کلدانیان او را بلطwasher موسوم نمودند و اوی بر علوم کلدانیان وقف گردید و در حکمت بر آنان فرونی یافت. در دورهٔ کورش نیز مورد لطف او بود. پس از استیلای ایرانیان بر بابل، داریوش، دانیال را وزارت داد و بعد به سبب سعایت حاسدان و پایداری در دین خود به کنام شیرها افکنده شد؛ اما به طریق معجزه‌آسایی رهایی یافت. دانیال در عهد عتیق نام دومین پسر داود است که مادرش ابی‌جایل بود و در کتاب دوم سموئیل به نام گیلاب خوانده شده است. گفته می‌شود که مدفن دانیال در شهر شوش خوزستان است. گویند در زمان خلافت عمر، بقایای جسد دانیال از شوش به کنار رود شاور، مجاور تپه‌های تاریخی شوش، منتقل شد. (رک، مصاحب: دایرة المعارف فارسی ۹۵۴)

آن شب ز دشت باختران، باد بی‌درنگ / می‌کوفت گرم و چیره بر آن قلعه بلند / وز بقعه بر کرانه شاور دیرسال / فانوس دانیال / بالرزشی نژند / می‌تافت بر سپیدی مهتاب نیم رنگ (توللی، رها، ص ۱۸۶-۱۸۷).

«شوش». اخوان به شکوه و شوکت آن اشاره کرده است:

شوش را، این شهره شهر باستان را با همه شوکت / چون نگینی پر تلاؤ، دیده بر انگشت مرغب / این اتاقه اورمزدی، تاج هفت امشاسبنده را (اخوان، سواحلی ۹۷).

«استخر». در منابع اسلامی به صورت «استخر»

بدیع شعری، ترکیب‌ها و تصویرهایی است که شاعر ساخته و در برخی از موارد آنها را نماد یا سمبول چیزی قرار داده یا با استفاده از فرهنگ جهان (مانند مسایل مربوط به مسیحیت، موسیقی غربی و اسطوره‌های یونانی و مسایل مربوط به عرفان و آیین بودایی) مقصود خود را در ورای ابهام و ایهام شاعرانه ذکر کرده است. صورت دوم، که احتیاج به تحلیل بسیار زیادی داشته، استخراج نمادها، سمبول‌ها و یا ایمازهایی است که شاعر در زمانی اقدام به سروden شعر کرده است که روش‌تر از آن نمی‌توانسته است سخن گوید. در این صورت شاعر از نمادهای رایج و مصطلح استفاده نمی‌کرده؛ بلکه خود با استفاده از زبان فارسی و توانایی بالقوه آن، «نمادسازی» می‌کرده است.

مبانی نظری و بیان یافته‌ها

شعر معاصر بنا به توان و ظرفیتی که می‌توانست در گذر تاریخ داشته باشد، آینه‌ای تمام‌نمای تاریخ ایران و جهان است. هر شاعری به علت جریان شعری که بدان بازبسته است - مانند سمبولیسم اجتماعی در اشعار اخوان ثالث، شفیعی کدنی، فروغ فرخزاد، یا شعر ناب که تأسیس آن به دست منوچهر آتشی بود، یا حجم‌گرایی که یادالله رؤیایی مرشد آن محسوب می‌شود - افکار خود را در شکل و شمایل شاعرانه مطرح کرده است. یکی از مفهومی - ترین رویکردهای شاعران به «شهر» اشاره به شهرهایی است که در گذر تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند. هنگام بررسی آن، میزان تشخّص این نوع شهرها مشخص می‌شود.

۱. شهرهایی که باستانی اند:

«شاور». نام رودخانه‌ای در شوش دانیال است. فریدون توللی، مدت‌ها به حفاری و ناظر حفاری‌های این شهر باستانی بوده است. فریدون توللی، در سال ۱۲۹۸ در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۰، پس از اخذ لیسانس به شیراز بازگشت و در اداره فرهنگ فارس (آموزش و پرورش) در امور باستان‌شناسی به کار اشتغال ورزید. در سال ۱۳۲۵ به اداره کل

و «اصطخر» نیز نوشته می‌شود، شهر قدیم فارس بود که ویرانهای آن در ۷ کیلومتری غرب تخت

جمشید در دره رود پلوار، کنار راه شیراز و اصفهان موجود است. در روایات ایرانی، بنای استخر و تخت جمشید به شاهان اساطیری چون هوشنگ و جمشید و کیخسرو نسبت داده شده است و حتی گفته‌اند که سلیمان به کمک اخبه، این شهر را بنا نهاد؛ ولی ظاهراً استخر پس از خراب شدن تخت جمشید به دست اسکندر مقدونی ساخته شد و از شهرهای عمدۀ فارس گردید و شاهان ساسانی از این شهر برخاستند. معبد اناهید در این شهر قرار داشت و در دورۀ ساسانیان مرکز دینی و سیاسی ایران بود. از بناهای تاریخی استخر، علاوه بر تخت جمشید، می‌توان از نقش رجب و نقش رستم نام برد. در کاوش‌های باستان‌شناسی، آثار هخامنشی و ساسانی، نیز ظروف اسلامی در آن نشانده است.

آمده است (صاحب، دایرة المعارف فارسی). (۱۲۶)

در شعر آتشی، به استخر و اهمیت باستانی آن و پدیدۀ قاجاق آشار ایرانی اشاره شده است: شهر شکست خورده زیر چکمهٔ فاتح الفاتحه! پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان‌ها»/ دوشیزگان دیروز/ در کوچه‌ها رها/ و در جوال شترها/ خاک خرابهای دارا/ دستِ بریده شاپور/ و بیستون مکتوب/ در سامسونیت قاچاقچی‌ها/ و استخر و شوش هم/ در برگ کوچک چکی فکس شد به/ آن طرف دنیا/ «آه ای اهور!!»/ این بدار سرزمین مرا از دروغ! (آتشی، مجموعه اشعار ۱۳۲۲-۱۳۲۳)

قادسیه». نام محلی است در پانزده فرسنگی شهر کوفه که در سال ۱۴ هجری قمری، برابر با ۶۳۶ میلادی در آن محل بین سپاه ایران به فرماندهی رستم فرخزاد و سپاه اعراب به فرماندهی سعد بن وقاص، جنگی درگرفت که چهار روز به طول کشید. در این جنگ، رستم فرخزاد به دست عربی به نام هلال بن علقمه کشته شد و درفش معروف کاویان به دست اعراب افتاد. پس از این جنگ، تمام ایران به دست اعراب افتاد. سپه‌یاری، فتح قادسیه را یکی

از موارد «بدی» و کفر و یکی از علایم ظهور منجی، دانسته است:

ولی هنوز کسی ایستاده زیر درخت/ ولی هنوز سواری است پشت باره شهر/ که وزن خواب خوش فتح قادسیه/ به دوش پلک تر اوست. (سپه‌یاری، هشت کتاب ۳۲۲)

«ایرانشهر». (=کشور ایران) به معنی سرزمین آزادگان است. ایر، در لغت به معنی آزاده و نسبت به آن ایران است. ایرانیان باستان به سرزمین اصلی و نخستین خویش «ایرانویج» یا «یرانویج» می‌گفتند. در شاهنامه، «شهر» دقیقاً به معنی «کشور» امروزی به کار رفته است:

تیر آرش را سوارانی که می‌رانند برجی‌خون، / به دیگر نیمروزی از پی آن روز/ نشسته بر تنوار ساق گردی‌ی فرودیدند/ و آنجا را از آن پس مرز ایران شهر و توران بازنمیدند (کسرایی، مجموعه شهرها ۷۶) آه! دیگر اکنون آن عمدّ تکیه و امید ایرانشهر/ شیرمرد عرصه ناوردهای هول، / گرد کند او مذ/ پور

زال زر، جهان پهلو/ ... (اخوان، سه کتاب ۸۱) با صدای ناله زنجیرها از خویش می‌پرسیم / فاتح این هفت خوان سهمگین قرن آیا کیست؟ / از کدامین مرز ایرانشهر آیا رایت افزاد؟ (شفیعی

کدکنی، آینه‌ای برای صداها ۱۱۸)

«سمنگان». یکی از شهرهای خراسان بزرگ و ناحیه تخارستان بود. رستم برای یافتن رخش که به شهر سمنگان می‌رود. با تهمینه دختر شاه سمنگان ازدواج می‌کند. سه راب حاصل این ازدواج است:

رستم کجا و شهر سمنگان کجا؟! / نیروی چیست این / کو را چنین به سوی شبستان ما کشد!

(کسرایی: مجموعه شعرها ۶۲۴)

کسرایی شاعر سیاسی و کمونیست بود. دنبال مرام، ایده و امید توده‌ای‌ها بود. از طرح شهر سمنگان، رستم و رفتنش به آن شهر و به دنیا‌مدن سه راب، ایده‌های ایدئولوژیکی و حزبی را دنبال می‌کرد. او همواره به «امید به آینده» و گشایشی که نتیجه تلاش و کوشش انسان‌هاست، اعتقاد فراوان داشت.

تمام مرغان و گفت: بام بلند بم فروریخت: / بم! /
باروها - وارونه - شدنده: چاه/ نزدیک بهت قافله‌های
طلسم‌شده در نیمه‌راه/ وزیر گوش‌های دهان شده
زیر آوار/ «هی‌های! هو، هوار!» و گفت، جن کوچک
به جن بزرگ: / که هیچ اتفاق تازه نیفتد/ بم شدا!
.../ بم ایران و/ بم بام/ تاریخ نیز نصف سرش را
از دست داد/ کیهان جایی که زلزله هرگز نیامده
بود [گواه: ارگ بم = دوهزار سال محکم!]/ بر اشتباه
نجومی تقویم خط ترمذ کشید/ چنانکه زلزله خط
زد بم را/ و هزارهادواب و آدم را. (آتشی، مجموعه
اشعار ۱۸۷۸ - ۱۸۷۹)

«شهر سوخته». تپه‌های متعددی به مساحت
دو کیلومتر نزدیک زاهدان به زابل، بین آبادی
تاسوکی و دوراهی زاهدان به مشهد. مشتمل بر
آثار و ابنيه مدفون در سفال‌های ادور ماقبل تاریخ
است. در شعر آتشی، تشبیه، خرابه‌های بم، به شهر
سوخته، شدت و هولناکی زلزله است که چنان
همه‌چیز را نابود کرده که انگار خرابه‌های ماقبل
تاریخ است:
خرابه؟ نه! کمتر/- خیلی کم/ کم/ بم/ تا: /مانند
bastanagi jirift و شهر سوخته/ فردا/ پس فردا/
ربیل شود خاکش/ در جستجوی سفالی فرسوده
(همان، ۱۸۸۱).

شهر پدیده‌ای است که به سبب رشد جمعیت آن،
نیاز به امکانات و وسیع شدن دایرۀ رفاه و ترقی،
دارای پیکره خاصی است. تمام بندبند این پیکره
نیازمند مدرنیسم و گاهی جهانی شدن است. انسان
شهری خواهان مدرنیته و تمام ارکان آن است. به
این سبب در ابتدا مدرنیسم و مراتب آن بسیار خوب
و متابع خواست و نیاز انسان به نظر می‌رسد. در
جوامعی که گام به گام به سمت و سوی مدرنیسم
رفته‌اند، این مسئله تا حدی به همین گونه است،
یعنی تفاوت چندانی با خواست درونی و امیال
بشری ندارد؛ بلکه تماماً در جهت برآوردن نیازهای
آن است؛ اما در جوامعی که به صورت ناگهانی و
ناآشنا با اصول مدرنیسم و مهیانبودن بسترهای برای

یادآوری می‌شود که «امید» و «کار» از مؤلفه‌های
اصلی توده‌ای‌ها بوده است.

«جنديشاپور». شهری در بین شوستر و دزفول. در
زمان ساسانیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده
است. جندیشاپور، کرسی خوزستان بود و تازمان
منصور، خلیفة عباسی مدرسه پژوهشی بزرگ آن که
بختیشوع، پژوهش نصرانی، آن را تأسیس کرده بود،
شهرت داشت:

باورت نیست؟/ بیا و بنگرا گر ز نزدیک
همی ترسی، بنگر از دور/ پوست آکنده به کاه/ اندر
باد/ روی دروازه جندیشاپور/ پیکر مانی/ زندیق بزرگ/
آن پیام‌آور زیبایی و نور. (شفیعی کدکنی: هزاره دوم
آهوی کوهی ۵۰)

«ارگ بم». قلعه باستانی شهرستان بم بود. بم (از
شهرهای استان کرمان است)، در دوره ساسانیان
ساخته شده و از همان دوره دارای اهمیت
سوق‌الجیشی و بازارگانی بوده است. قلعه آن در قرن
۴ ه. ق معتبر و سدی در مقابل مهاجمان شرقی بود.
در سال ۱۱۳۱ ه. ق محمود افغان بم را گرفت؛ ولی
به سبب شورشی که در قندهار رخ داد، آن را رها
کرد. در سال ۱۱۳۴ ه. ق دیگر بار آن را تصرف کرد
و شهر تا ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ که نادرشاه افسار قدرت
افغانه را در هم شکست در دست آنان ماند. نادرشاه
بر استحکامات آن افزود. در همین شهر بود که
آقامحمدخان قاجار لطفعلی‌خان زند را در سال ۱۲۱۰
۵. ق دستگیر کرد و به یادگار پیروزی خود، مناره‌ای
از کله‌های ۶۰۰ تن از مخالفان خود برافراشت. ارگ
بم، کهن‌ترین باروی خشتی جهان بود که در سال
۱۳۸۲ شمسی، در ساعت ۵ صبح، روز ۵ دی ماه، بر
اثر زلزله ۶/۵ ریشتری، در هم فروریخت و قسمت‌های
اعظم آن از میان رفت:

... اخبار این‌بارا/ در ساعت شش‌و‌اندی ریشتر
کیهانی/ چنان بلند و غران برخاست/ که خشت و
سنگ پریدند از جا/ [در روز پنج ساعت پنج صبح
فصل سفید ۸۲] / البته/ بعد از سگان و اسبان و
چشم‌های بسته بیدار بازارگان/ و بانگ و بال‌بال

مددري شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۲۰۱۵
No.38 Spring 2015

۳۳۷

برج غربت، برج زهر مار.../دگر می خواهم
از این مکمن وحشت فروآیم... (اخوان، سه کتاب
(۳۱)

مشیری شعری به نام «شهر» دارد. (رك، مشیری، بازتاب نفس صبحمان ۱۵۵۹-۱۵۶۱) «شعر قصیدهوار «شهر» که نام کتاب «تاصبح تابناک اهورایی» از مصراع نخستین آن گرفته شده است، غم‌نامه خردمندان است.

بافت توصیفی شهر در تصویرهای دوپاره خود، نگاه دوگانه پندار به محیط اجتماعی و بهتر بگوییم جامعه شهری را با حسرت و دریغ نشان می‌دهد. یک سوی پرده «صبح تابناک اهورایی» همراه با کلمات درخشان و پرتلاؤی نقاشی شده است و سوی دیگر رنگ خاکستری سرد و پنهان در جامعه پر از تضاد، شعر غنایی حزن‌انگیزی را ساخته است.» (شاکری‌یکتا، آسمانی‌تر از نام خورشید ۶۱۹/۱) قبرستان، در شعر «دیدار در شب» فروغ، سمبول شهر و جامعه است. (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر :۲۹۱)

چیزی نبوده‌ام / عشق و میل و نفرت و دردم را / در غربت شبانه قبرستان / موشی به نام مرگ جویده است. (فروغ: دیوان اشعار ۳۷۰)

۲. شاعران معاصر در بعضی مواقع، «روستا» را نماد پاکی، صمیمیت و انسان‌دوستی قرار داده، راه نجات انسان را از بحران شهری در پناه بردن به روستا تشخیص داده‌اند:

سوز غریب مهاجر، در شعر «غريبانه» شاملو، استعاره از شهر و صنعت و مدرنیسم، در برابر پاکی و بکری‌بودن روستاست:

دیری‌ست تا سوز غریب مهاجم / پا سست کرده است / واکنون / یال بلند یابویی تنها / که در خلنگ‌زاران تیره / به فریاد مرغی تنها / گوش می‌جنband/ جز از نسیم مهربان ولايت / آشته نمی‌شود (شاملو، مجموعه آثار ۷۳۱).

اسب تنديس، در شعر «گلگون‌سوار» آتشی، نماد شهر است. «شهر و زندگانی شهری برای آتشی،

آن، دچار از هم گسیختگی و ناهنجاری شده‌اند. در این موارد شهر، مدرنیته، افسار گسیختگی آن و تمام قوانین جاری با آن با ذات و نهاد درون بشری منافات دارد و انسان در این شهرها فطرت، منش و پاکی و آزادی را با زنجیرها و اسیری‌ها عوض کرده است. گاهی برای این گونه موارد، گریز از شهر و پناه بردن به روستا چاره کار شده است. شاعران معاصر به این مسئله مهم و بنیادی رویکردهای مختلف و متفاوتی داشته‌اند.

۱. برخی از شاعران به صورت تئوری نیز با «شهر» و پدیده شهر عناد ورزیده‌اند. شاملو، انسان را شیطانی می‌داند که خدا را به زیر آورد و بر جهان و طبیعت مسلط شد:

انسان - شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را به بند کشید و زندان‌ها را درهم شکست! کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد! (شاملو، مجموعه آثار ۲۷۲)

اخوان شهر را ظهور جهان مدرن معاصر می‌داند: «اخوان شهر را به عنوان الگوی اساطیری زمان ما و تمدن سودجویانه کنونی، مورد انتقاد قرار می‌دهد. و مقایسه پنداشت حمامی خویش و اسطوره‌بری از حمامه شهر، در طنزی گزنه، این پرستندگان سوداگر را به خدای پرفتوحشان سوگند می‌دهد که یک چند شهر فتح شده را به آن گذشته ستودنی بازگرداند؛ اما اخوان به خوبی می‌داند که این فاتحان غاصب، به هیچ وجه خیال بازگشت از متصرفاتی را که به یمن شبیخون پیروزشان به دست آورده‌اند، ندارند. از آن رو، در روند آن تقابل جوانمردانه حمامی، پهلوانان اساطیرش را به نبرد این شهر [نشینان] می‌فرستد.» (رشیدیان، بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۱۱۲-۱۱۳)

بیایید آی مردم! با شما هستم / شما سوداگران و فاتحان شهر من / اکنون شده شهر شما، ناچار / درین تنگ غروب تارکه خرد و خسته جان برگشته‌اید از کارتان، / پیکار نفرت بار در بازار / خطابی با شما دارم / خطابی روستایی-وار / ازینجا، از فراز برج خود، این

پر شدهام/ با اتوبان‌ها و خیابان‌ها و ماشین‌ها/ تا نوبت دیدار به چشمان گیجم بدهم/ اتوبوس‌ها و متروها پر از آدمیانند/ آدمیان بیش از آن‌ها پر از اتوبوس و مترو (همان، ۱۶۵۳).

الکل و افیون، رهآورد تمدن جدید بشری و آزادی افسار گسیخته است که تمام کشورهای جهان را از پیشرفت‌هه تا عقب‌افتداده در سیطره خود قرار داده است. در این شعر نگرانی شاعر از حکومت و سلطه وحشت‌بارترین عناصر تمدن بر جهان و از بین بردن

عواطف انسان‌ها، مطرح شده است:

دلا پوسييد دنيا، خون مردان شد كثيف از الكل و افیون/ نخواهی جست دیگر دل، نخواهی دید دیگر

خون

دلا گندید دیگر خون گرم زندگی در کوچه‌های شهر ... (آتشی، مجموعه اشعار ۳۴۴)

یادآوری می‌شود در شعر منوچهر آتشی مسئله قاچاق و قاچاقچی‌ها، به صورت گسترده بازتاب یافته است. به سبب آشنایی شاعر با محیط جنوب، مخصوصاً خلیج فارس که یکی از مبادی مهم قاچاق کالا، ارز، نفت، بنزین، انسان و ... است، این موضوع هم به صورت تصویرهای شاعرانه و غیر شاعرانه ذکر شده است:

چه سوت و کور است اين دنيا! چه خانه‌های زشتی می‌سازند/ - امروزیان پیروز/ - بی دخمه‌ای برای موشی/ که نقب داشته باشد به گنج شهر زمرد/ و مهره‌ای بیاورد سوزان/ از سینه ریز «هلن»/ یا گردن گزیده کلوپاترا/ شهر شکست خورده زیر چکمه فاتح الفاتحه! پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان‌ها»/ - دوشیزگان دیروز/ - در کوچه‌ها رها/ و در جوال شترها/ خاک خرابه‌های دار/ دست بریده شاپور/ و بیستون مکتوب/ در سامسونیت قاچاقچی‌ها/ (استخر و شوش هم/ در برگ کوچک «چکی» فکس شده به/ آن طرف دنیا)/ «آه اي اهورا!!»/ ایمن بدار سرزمین مرا از دروج!» (همان، ۱۳۲۲- ۱۳۲۳).

زمین، پوسیده، مسموم از زباله‌های کیهانی - پوسیده و مکان امنی نیست. اقاقی‌ها به قایق

یک‌آغوش مهربان، یک‌جایگاه امن، یک‌اندام یا اندام‌واره ارگانیک بی‌شیله پیله و یا یک‌ساختار نژاده نیست. حتی در چشم او اکثریت اجتماع که در بد و ورود به شهر، سادگی روستایی داشته‌اند، اکنون در کشاورزی زندگی و پا بر دوش هم گذاشتن برای صعود از نردهان مقام و ثروت، یک‌ساختار نارگانیک و دارای قیافه نامطبوع و صلة ناجور و ناگریز دل‌آزارند.» (تمیمی، پلنگ درۀ دیزاسکن ۱۹۷-۱۹۵):

آن سوی تو/ در جنب و جوش میدان/ اسبی به بوی خصمی نامربی/ سم کوبید/ و سوی اسب یال افshan تنديس/ شيهه کشيد (آتشی، مجموعه اشعار ۱۸۱).

۳. نمادهای شهر و بی‌رحمی مدرنیته مزور یا شیطان در منظومة «خانه سریولی» نیما، می‌تواند نماینده یا سمبول زندگی شهری یا جهان مدرن باشد. هرچند نیما شیطان را از شهریان می‌داند؛ آیا تنفر نیما از شهر و شهریان چنان است که آنان را شیطان می‌داند؟ اما نیما نشان می‌دهد که گه گاه گریزی همه‌سویه از انسان‌ها به طور کلّی دارد. زیرا آنان را در چنبره یک-زنگی حیوانی می‌بیند، یعنی در اینجا افزون بر اینکه شیطان می‌تواند به نوعی سمبول شهر یا زندگی شهری باشد، نشان دهنده حالتی از تناقض درونی شاعر هم می‌تواند باشد، یعنی چهره دیگر شخصیت شاعر، چهره‌ای که می‌تواند پلید باشد. به شکل شهر، که شاعر از آن بیزار است، نمود می‌یابد. (رک، فلکی، نگاهی به شعر نیما ۵۷-۵۷):

آن مزور کرد با در آشنا چنگال و ناخن‌های خون‌آلود/ پس به چنگال و به ناخن کرد آغاز خراشیدن و آنچنان کاندر بلایی سخت می‌زیبد ... (نیما، مجموعه کامل اشعار ۲۴۶)

آسفالت خالص، استعاره از بی‌رحمی مدرنیته و جهان معاصر است:

اگرچه این گل/ سخن سرخ با من می‌گوید/ اگرچه این چnar/ با انگشتان سبز/ بهای یک‌معاشقه را اعلام می‌دارد/ و زبان‌ها می‌کشد/ این نارون پر از گنجشک/ من اما سراسر آسفالت خالص/ و از شهری

مدرب پیش‌نیازی

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۲۰۱۵
No.38 Spring 2015

۳۳۹

خمپاره، خودخواسته به تبعید می‌روند/ و باغ‌ها و تالارهای متروکشان/ ویرانه‌های باستانی عصر دور «سبزینه»‌اند/ - سبزینه این عتیقه کمیاب که امروز/ مثل دلار و مارک در غرفه‌ها و پیاده‌روها قاچاق می‌شود. (همان، ۱۳۲۷)

(۱۸۱)

میوه خونین نخلی تشنه و مسموم، استعاره از شخص شاعر و اشاره به گرفتاری‌های دلِ حشی و آزاد در بند شهر و زندگی غریب در آن است. (رک، تمیمی:

پلنگ دره دیزاشکن) (۲۹۲):

دل، اکنون کهنه سندان هزارآهنگر نفرت/ دل، اکنون میوه خونین نخلی تشنه و مسموم/ بلی، دل دیگر آن دل نیست. (آتشی: مجموعه اشعار

(۳۴۱)

دور از نزاكت بودن و همچنین اختلال در نظام امور که لاشه درهم پاشیده شاعر در پیش پای رهگذران ایجاد می‌کند، از نمونه طنزهای سیاه در شعر رحمانی است. او اعتراض خود را به نظم و قانون جدید چنین بیان داشته است:

و فکر می‌کنم/ که لاشه پاشیده و کثیف/ در پیش پای رهگذران، نیست/ چیزی جز اختلال/ در نظم، در امور/ از این گذشته دور از نزاكت است/ قانون در این میان/ تکلیف خویش را به صراحت ابراز کرده است/ هم شهر زشت می‌شود/ هم سدّ معتبر است

(رحمانی: مجموعه اشعار ۲۸۹)

۴. ۱. حسن تلخی که انسان معاصر در شهر پیدا می‌کند و عواطف خود را از دست رفته می‌انگارد. در ایوان کوچک ما، نام شعری از مشیری است. (رک، مشیری: بازتاب نفس صبح‌مان ۳۸۵-۳۸۲) وی این شعر را برای دخترش، «بهار»، وقتی که هفت ساله بود، سروده است. احساس تلخ شاعری را بیان می‌کند که زندگی شهرنشینی، محیطی آکنده از دود، آهن و سیمان «چیزی» را در وجود او گم کرده است. این مرگ فاجعه‌آمیز است. نه تنها برای نویسنده و شاعر و هر هنرمند دیگری؛ بلکه برای هرانسانی که بعد از انقلاب صنعتی از سرشت طبیعت‌گرای خود دور شده

از تمام کوچه‌ها که برگردی/ به میدانی روشن خواهی رسید/ با قاچاق‌چی‌هایی/ که جمجمه و ماه/ و سر در شهرها، در ساکها به قایق‌ها می‌برند/ از بندهای ما. (همان، ۱۷۷۲)

۴. سردرگمی انسان در شهر - جهان - معاصر؛ تعویض آزادی و یله‌گی انسان در برابر صنعت که چون مانع برای انسان است.

در شعر آن غریب مغروف... آتشی سردرگمی انسان را در رودرویی مدرنیزم و عوارض مشخص کرده است.

بین تصاویر آن در محور عمودی هماهنگی وجود دارد. در شعر گذشته فارسی، تصاویر یک منظومه در هربیت برای خود مستقل بود و غالباً به تصاویر بیت دیگر ربطی نداشت. در برخی موارد، تصاویر همچون لایه‌های بر روی هم انباسته‌ای بود که هیچ هماهنگی بین آنها نبود. شفیعی کدکنی در این باره می‌گوید: «بررسی شعر فارسی به روشنی نشان می‌دهد که محور عمودی خیال، همواره ضعیف و دور از خلق و ابداع بوده است و در عوض شاعران تا توانسته‌اند در محور افقی خیال تصویرهای تازه به وجود آورده‌اند.» (شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی ۱۷۰)؛ اما در شعر معاصر، سیر احساسات و عواطف شاعر همانند سیر تکاملی یک گیاه از زمان کاشت دانه تا گل‌دادن آن است. تصاویر از یک سو هماهنگ با مراحل سیر احساسات و عواطف و از سوی دیگر هماهنگ با یکدیگر ایجاد می‌شود. در شعر معاصر هر تصویر، مکمل تصویر پیشین است و جمع تصاویر مانند نقش کامل قالی است که از مجموع نقش‌های کوچک و جزئی شکل می‌گیرد.

این شعر آتشی گویای این مطلب است:

باز آن غریب مغروف/ در این غروب پرغوغا/ با اسب در خیابان‌های پرهای و هوی شهر/ پیدا شد. در

نگیری؟!)/ ناصر خسرو می‌نویسد: به حجاز رسیدم.
به حرم بزرگ/ سنگ‌ها از رخام بود/ و ستون‌ها
شش گز هر کدام/ با قرنیس‌ها/ و مزین به ترمه‌های
کرمانی/ و در گورستان مکه/ خرمای سه خیرات
می‌کردند/ - در طبق طبی/ و باز می‌نویسد: از
عبدان از طریق سیراف و لیان/ به راه کرمان افتادم/
برجی از چشم دیدم، و در میدان، غریب باورم/ و
دختری کور که به من گفت: /تعجب مکن/ این
برج در آینده تو نباشد/ در جشن پیروزی مخت
قجری/ بر زیباترین و شجاع ترین مرد جهان/ و ناصر
خسرو پرسید: /چشم تو پس؟/ دختر کور گفت:
آن بالاترین چکاد، بر چکاد برج/ چشم من است/ از
همان زمان/ خیره به راه بازگشت تو/ ناصر خسرو
سپس می‌نویسد: به شهری رسیدم که می‌گفتند:
 فقط پنج ثانیه، از ساعت پنج صبح، طول کشید
آنگاه/ با کولبار ارگش بر پشت/ به زیارت آناهیتا در
کنگاور شتافت/. پیرمردی یک چشم گفت: /غضب
شدم!/ زیرا که امسال/ خرما و نارنگی مان را/ حاضر
نشدیم به سلف خران مفت کنیم/ این است که شد/
حلوای ختم کودکان و بیوه‌مان/. ناصر خسرو در آخر
می‌نویسد: هوا به شکل گوگرد احمر بود/ و من
به شکل روشن‌فکری احمق-/ از قرن بیست و یکم/
نشان «جتنی»/ ام را به ماندابی انداختم/ استرم
را در باغ نارنگی رها کردم/ و با وانتی کرایه‌ای/ به
یمگان برگشتم/ تا برگ سفرنامه ام را در آتش اندازم
وازنو... همین هم/ انگیزه دیگر شد که دیگر/ از او
سخن نگویند
و مردمان/ گنجشک شوند همه/ به سجده بر مهر
دانه‌های ارزن ارزان. (آتشی: مجموعه اشعار ۱۹۳۸-۱۹۴۲)

در مقدمه گفتیم که تاریخ معاصر ایران از پرجنب و جوش ترین و متلاطم ترین دوره‌های تاریخی است. از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی بارهای سنگینی را به دوش می‌کشیده است. هنرمندان و شاعران در این برهه‌ها که می‌زیسته‌اند به مسایل موجود واکنش نشان

است و آن را گم کرده است. (شاکری یکتا: آسمانی تر از نام خورشید ۳۷۸/۱)

منوچهر آتشی در مقابلی دوگانه، تهران را نماد شهر قرار داده است. وی در این نوع اظهار نظرها از کاراکترها و شخصیت‌های تاریخی - فرهنگی - سیاسی که نامشان بر دیوارهای شهر حک شده است، کمک می‌گیرد و به صورت دیالوگ و گفتگوی دوجانبه درد و تلخی موجود را بیان می‌کند. شخصیت‌های این دیالوگ‌ها زنده‌اند و به مسایل موجود واکنش نشان می‌دهند. وضعیت دردنگ تهران را این گونه تصویرسازی کرده است:

ناصر خسرو/ در خیابان خود به تحریر پرسه می‌زند/ و به کسانی که کنارش می‌گذرند و آهسته می‌گویند/ «اکس/ کوکایین/ «داروهای تکنسخه». «وایگر هم داریم/ و ... تا دلت بخواهد!...»/ ناصر خسرو غضبناک و سپس آرام می‌شود/ «عقل» دارم/ دارویی گران؛
اما شفابخش/ من آنها را از دره‌های یمگان چیده‌ام/
از علف‌هایی که سال‌ها/ به جای نان خوردم/
تا کشف بزرگم را/ آشکارا نکنم برای قاتلام»/ و دوره گرد مسخره‌ای/- بلندتر از معمول آن خطه زیر گوشش می‌گوید به مسخره: «کپسولی از آن بساز و زیر زبانت/ بگذار! مردم امروز عقیم شده‌اند/- از همه چیز! و جز «اکس» و «وایگر» و .../ چیزی بیدار نمی‌کند آن را در آنها»/ ناصر خسرو غضبناک و ناارام فریاد می‌زند/ «کدام حرام زاده نام این خیابان منحصر را به نام نامی من کرده؟ من که حجم از قدیسان شما/ و داعی شمایم به شفا/- و خدا؟/ دلچک دوره گرد دومی/ قاهقه می‌خندد:/ «عجب عقل فروشی! که چنین به تأمل سخن می‌گوید! آنها که گفتی همه را در استکانی B Complex حل کن/ و بر همه جایت بمال/ و یک راست برو به مرکز شهرک غرب/ (به تاکسی نگویی شهرک قدس)! آنها هنوز این نام را ملکه ذهن نکرده‌اند) / بر! آنجا بر سکوهای در خانه‌های مجلل/ کسانی نشسته‌اند/ که با مختنان نیز هم بالین می‌شوند/ (کلمه رمز: «سی هزار پشت سبز»/- یک وقت با طوطی عوضی

داشته باشند؟ این همان شهر است که خود در آن زندگی را دریافت و شعر زندگی را با آحاد آن سروده است؛ اما اکنون دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کند. جزیره‌ای در دریای تاریکی و تباہی، همچنان که پیش از شکست، عظمت قهرمانان در حکم چنین جزیره‌ای بود.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۳۳۴)

«شهر آشنا»، در این شعر، نماد محیط اجتماعی شاعر است. با توجه به مضمون این شعر، که انتقاد از ساکنان این شهر است، فضای شهر آشنا بسیارتیره و مرگ‌بار است. در این شعر، «سپیده‌دمان» حالت رمز به خود گرفته است. در این شعر، شاملو دوواقعه اجتماعی را که از نظرگاه او یکی رسیدن به آستانه پیروزی و سعادت و آزادی اجتماعی است و دیگر، تسلیم شدن و قبول شکست و گردن به ذلت و خواری نهادن، به کمک رمز «سپیده‌دمان» و زمینه مناسب با حضور آن به موجزترین صورت ترسیم کرده است. (رک، پورنامداریان: سفر در مه ۲۱۵)

«پستی و تاریکی» جاودانه، در این شعر، صفت سرزمین مردم نآشنا است. این پستی حاصل طرز تفکر سیاه آن مردم است:

سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گرده اسبی سرکش بر دروازه افق به انتظار ایستاده بود/ و آنگاه سپیده‌دمان را دیدم که نالان و نفس گرفته از مردمی که دیگر هوای سخن گفتن به سر نداشتند دیاری نآشنا را راه می‌پرسید/ و در آن هنگام با خشمی پُرخوش به جانب شهر آشنا نگریست و سرزمین آنان را به پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت. / پدران از گورستان بازگشتند/ و زنان گرسنه بر بوریاها خفته بودند/ کبوتری از برج کهنه به آسمان ناپیدا پر کشید/ و مردی جنازه کودکی مردهزاد را بر درگاه تاریک نهاد. / ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم/ و من همه جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم.

(شاملو: مجموعه آثار ۳۸۳)

باز ما ماندیم و شهر بی‌تپش، در اندیشه اخوان

می‌داده‌اند. بدختی، فشار، ناتوانی، گرسنگی و تمام چیزهایی که آزادی و شرف انسانی را نادیده می‌گرفت، بر تمام اقشار جامعه سنجینی می‌کرد. شاعران معاصر این واقعیت‌های تلخ جامعه را در قالب ایمازهای کلامی ریختند تا بتوانند در فضای اختناق جامعه سخن بگویند. گاهی سخن‌شان به صراحت است و گاهی در هاله‌ای از ابهام هنری.

«شهر» مرکز ثقل تقریباً تمام این نظریه‌هاست. نماد و هیئت ایران است. البته ممکن است شهر تهران، شیراز، تبریز، اصفهان و یا مراکز دیگری که مدار و مرکز تحولات و جنب و جوش‌های سیاسی بود. - هنگام توضیح متن شعر مشخص می‌شود - البته «شهر» فقط به این موارد ختم نمی‌شود؛ بلکه محمل بسیاری دیگر از مسائل است.

۱. شهرهایی که نماد خواسته‌ها، آمال و آرزوهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هرچیز دیگر انسان - شاعر - که در نماد «شهر» متجلی شده است. البته این نماد می‌تواند مأخوذه از واقعیت باشد، یعنی واقعاً در ساختار و پیکره شهر چنین چیزهایی حاکم و جاری بود و هم می‌تواند نماد مأخوذه از ذهن شاعر باشد که آن را در پیکره «شهر» ظاهر ساخته است.

برخی انتقادهایی که در قالب «شهر» بیان شده‌اند، به جزئیات شهر مربوط می‌شوند. از نظر ادبی به اینها مجال کل و جزء گفته می‌شود. از شهر سرد نام یکی از شعرهای شاملو است. (رک، شاملو: مجموعه آثار ۳۸۴-۳۸۲) در این شعر نیز شاملو به انتقاد از دوستان و اطرافیان، همچنین اجتماعی که در آن زندگی می‌کند پرداخته و نارضایتی خود را از آنان اعلام داشته است. محمد مختاری، درباره «شهر تاریک» در شعر «از شهر سرد...» شاملو می‌نویسد: «در این شهر تاریک چه کسانی سکنی دارند؟ آنان یا دیگران یا به هنامی خوانده شوند، کیانند؟ آیا همه بداندیشان و دشمنانند؟ یا ممکن است که انسان‌های عادی «قطعنامه» و قهرمانان به گوشه خزیده اکنون نیز در آن حضور

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار ۹۴
No.38 Spring 2015

۳۴۳

در سیل عبوس بی توقف، در بستر شهر چای به جلو خزیده بود / فراموش شدگان از دریاچه و دشت و تپه سرازیر می شدند تا حقیقت بیمار را نجات بخشد و به یادآوردن انسانیت را به فراموش کنندگان فرمان دهنده. (شاملو: مجموعه آثار ۲۴۵)

در کوچه می بارد و در خانه گرما نیست / حقیقت از شهر زندگان گریخته است؛ من با تمام حماسه های ام به گورستان خواهم رفت ... و تنها / چراکه / به راست راهی کدامین همسفر اطمینان می توان داشت؟ (همان: ۲۹۹)

«غرفه های شهرداری»، در شبانه (عصر عظمت غول آسای عمارت ها...)، اشاره است به زندان ها و اعدام ها. شاملو با کاربرد این عبارت به صورت طنزآمیز، شعر را به سمت طنز سیاسی - اجتماعی و نشان دادن فجایع موجود در جامعه کشانده است: وهم عظیم و اوچ رسوایی نیست / سیاحتی است با تلاش ها و دست و پا کردن ها / بر سر جایی بهتر / از روتاق ماشین / جون کندن شو بهتر می شه دید / تا از تو غرفه های شهرداری ... (همان: ۵۱۸)

«مزار آباد شهر بی طپش»، کنایه از جامعه شاعر پس از کودتای ۲۸ مرداد است. (دستغیب: نگاهی به مهدی اخوان ثالث ۱۱۵):
در مزار آباد شهر بی طپش / اوی جغدی هم نمی آید
به گوش / در مدندان بی خروش و بی فغان / خشنمناکان
بی فغان و بی خروش (اخوان: آخر شاهنامه ۲۲)

۳. غربت و تنها یی انسان در جامعه و دوره معاصر
شاعران معاصر مانند شاملو، اخوان، سپهری، فروغ، هریک از آمال و اندیشه های خاصی برخودار بودند. بدیهی است که هریک بنا به مشرب خود، غم تنها ییشان را در جهان معاصر به تصویر کشیده اند. هنگام تحلیل اشعار آنان به این موارد برمی خوریم. «به باغ همسفران» نام شعری از سپهری است. (رك، سپهری: هشت کتاب ۳۹۷-۳۹۴) این تنها شعر سپهری است که ندایی از عشق زمینی، خواننده را یک باره از مقام ادراک و آگاهیش نسبت به او، به جای دیگر می نشاند. به باغ همسفران، عاشقانه ای

تعمیم تباہی به همگان است. زنده یاد محمد مختاری معتقد است: «این تعمیم تباہی همگان و همه چیز و استثنای یک ما و من معذوب، در تمام آثار بعدی شاعر مشهود است و از همین راه است که کم کم مبارزه شکست خورده به دوران شکست و دوران شکست به دوران زندگی شکست و دوران زندگی شکست به کل جهان شکست آغاز می شود؛ اما یک «من» یا «ما» معنی نیز جدا می ماند که با آن همه همشکلی ابتداً دو فساد از در تعارض و گاه نیز از درستیز درمی آید. من و مایی که از یک سو می توانست نمودار روح مطلق انسانی باشد و از سوی دیگر نشانه های داوری عقل کل مابانه را داراست. بر همین منوال است که یک مقایسه نهایی میان این روح وارسته انسانی و دیگران رخ می نماید و در «من» یا «ما» متجلی می شود که هم شاعر است و هم مبارز، هم قهرمان است و هم نماد پایداری و ستم دیدگی، شرح مقاومت این خویشتن، در برابر دریوزگی، فرار، فریب، دروغ و ... دیگران آغاز می شود. در این تفاوت دیدگاه یک چشم به راه که آخرین حرفش ستون است و فرج، نمایان می گردد.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۴۶۴-۴۶۵)

باز ما ماندیم و شهر بی تپش / و آنچه کفتارست و گرگ و رو به سرت / گاه می گوییم فغانی بر کشم / بازمی بینم صدایم کوته است. (اخوان: آخر شاهنامه ۲۳)

۲. ایران تحت سلطه

به سبب انقلاب مشروطه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اتفاقات سرنوشت ساز سیاسی دیگر، ایران زمانی در تلاطم بود. پس از مشروطه، ایران به سبب سیاست حاکمان، رنگ آزادی را ندید. پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز وضع بسیار فجیعی در ایران حاکم بود. هنرمندان معاصر این وضعیت ایران را در «شهر» جستجو کرده، نشان داده اند.

چنین اوضاعی زمینه ساز حذف و کنار گذاشتن انسانیت و درآمیختگی خشونت و رفتار انسان هاست. شاملو به این قوانین اعتراض کرده است:

پرژرفا از تعامل عاطفی و روانی شاعر و معشوق و نیاز وی به صراحة تکرار و حضور اینمی بخش و تسلادهنه معشوق است. این شعر از رابطه خاص عاطفی و مهراًمیز عمیق میان شاعر و معشوق حکایت می کند. عاشقانهای که از نظام سنتی راز و نیاز در آن خبری نیست. رابطه، رابطه‌ای روانی است بر بستر مهر و عاطفه و معشوق (= زن)، موجودی است نه برآمده بر زیبایی‌های کلیشه‌ای، که انسانی با حجم عاطفی و کارمایه مهروزی شگرف است. (رک، بهفر: معرفی و شناخت سهرباب سپهری ۲۲۲) این شعر از نمونه‌های است که در آن شاعر احساس غربت و تنها‌یی کرده است. سهرباب خود را تنها و غریب می داند؛ حتی تنها‌تر از طعم تصنیفی که کوچه‌ها از درک آن عاجزند؛ اما در تنها‌یی سهرباب عظمتی نهفته است. او تنها‌یی اش بیکران است و به همین دلیل است که عشق نیز با تمامی بیکرانی اش به تنها‌یی او هجوم آورده است:

... در ابعاد این عصر خاموش / من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنها‌ترم / بیا تا برایت بگوییم چه اندازه تنها‌یی من بزرگ است. (سپهری: هشت کتاب ۳۹۵)

عصر خاموشی، قرن بیستم است که سپهری در آن احساس تنها‌یی می کند. او با تعبیر گوناگونی این تنها‌یی را به تصویر می کشد. طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه، تعبیر و تجسمی برای نشان دادن سپهری در این قرن است:

در این کوچه‌هایی که تاریک هستند / من از حاصل ضرب تردید و کبریت می ترسم / من از سطح سیمانی قرن می ترسم / بیا تا نترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرتقیل است. (همان: ۳۹۶)

این بند تصویری خوفناک از قرن بیستم است که سهرباب آن را به زیبایی به تصویر می کشد. سطح سیمانی قرن، چهره‌ای از عصر صنعت است. کوچه‌های تاریک، مکانی است که هیچ نور معرفت و شناختی در آن نیست. خاک سیاه، خاکی است که دور از سبزه و ترکیب یافته از دود و رنگ سیاه فلزات

است. سپهری در این فضای تاریک و ناهمگون، خود را تنها و غریب می بیند و از آن می ترسد. اکنون او از محبوب خود می خواهد که در این عصر او را تنها نگذارد و تا مز بودن، وی را همراهی کند. تنها‌یی و غربت سهرباب به این علت است که او هیچ نشانه‌ای از نور و روشنایی در کوچه‌ها نمی بیند و از محبوب می خواهد که او راحظه‌ای در این شهرهای پراز دود و سیاهی نگذارد:

صدا کن مرا / صدای تو خوب است / صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است / که در انتهای صمیمیت حزن می روید. (همان: ۳۹۴ - ۳۹۵)

«دیدار در شب» نام شعری از فروغ فرخزاد است. (رک، فروغ: دیوان اشعار ۳۷۷) شمیسا درباره این شعر می گوید: «دیدار در شب مثل اکثر شعرهای فروغ تنها‌یی انسان (و مخصوصاً زنی تنها) را در اجتماعی تباہ نشان می دهد. شاعر که زنی آگاه و روشنگر است می بیند و عذاب می کشد در این شعر مدرن، گفتگویی تکان‌دهنده بین شاعر و درون او جریان دارد. لحن شعر دردناک و غم‌زده است و فضای آن دیونوسزی و تاریک. این شعر روح دردمندی را که در درون فروغ این شاعر بزرگ به آهستگی نفس می کشید، به خوبی ترسیم کرده است.» (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر ۲۹۱)

دیدار در شب یکی از موثرترین و تکان‌دهنده‌ترین اشعار ادبیات فارسی است: نمونه کهن یا Prototype این گونه اشعار همان معراج‌نامه‌ها و سفرهای مینوی به جهان روح و دوزخ و بهشت، نظیر کمدی الهی دانته و ارداویراف نامه ... است این مضمون در قرن معاصر تبدیل به سفر به شهرهای وهمی و گردش در خیابان‌های شبانه و مهآلود گردید.» (همان: نگاهی به فروغ ۱۸۸)

فروغ درباره این شعر گفته است: «من به قیافه آدمهایی که یک موقع ادعاهای وحشتناکی داشتند نگاه می کردم و پیش خود فکر می کردم اینکه جلوی من نشسته همان است که مثلاً هفت سال پیش نشسته بود؟ آیا اگر این، آن را ببیند، اصلاً

مددیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۸ بهار
No.38 Spring 2015

۳۴۵

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۵) آخر شاهنامه، تهران، زمستان.
- _____ (۱۳۸۶) ارغون، تهران، زمستان.
- _____ (۱۳۸۶) از این اوستا، تهران، زمستان.
- _____ (۱۳۷۱) تو رای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران، مروارید.
- _____ (۱۳۸۵) زمستان، تهران، زمستان.
- _____ (۱۳۸۵) سه کتاب، مجموعه در حیاط کوچک پاییز، در زندان؛ زندگی می گوید، اما باز باید زیست...؛ دوزخ، اما سرد، تهران، زمستان.
- _____ (۱۳۸۵) سواحلی و خوزیات، تهران، زمستان.
- پرهام، مهدی (۱۳۸۳) امید در کام نومیدی، تهران، آبی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴) سفر در مه (تأملی در شعر شاملو)، تهران، نوروز.
- تمیمی، فرخ (۱۳۷۷) پلنگ دره دیزاشکن، تهران، ثالث.
- توللی، فریدون (۱۳۲۹) رها، شیراز، (بی‌نا).
- جلالی، بهروز (۱۳۷۶) در غربی ابدی، تهران، مروارید.
- رحمانی، نصرت (۱۳۸۵) مجموعه اشعار، تهران، نگاه.
- رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران، گسترده.
- سپهری، پری دخت (۱۳۷۵) سه راب، مرغ مهاجر، تهران، طهوری.
- سپهری، سه راب (۱۳۸۰) هشت کتاب، تهران، طهوری.
- شاکری یکتا، محمدعلی (۱۳۸۴) آسمانی‌تر از نام خورشید، تهران، ثالث.
- شاملو، احمد (۱۳۸۰) مجموعه آثار، تهران، نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) آینه‌ای برای صداها، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه.

می‌شناسد؟ همه چیز وارونه شده بود. حتی خودم وارونه شده بودم. از یأس خودم بدم می‌آمد و تعجب می‌کردم این شعر نتیجه دقت است. بعد از این شعر توانستم یک کمی خودم را درست کنم. در متن فکرها و عقیده‌هایم دست بردم و روی بعضی حالتهای خودم خط قرمز کشیدم؛ اما دنیای بیرون هنوز همان شکل است، آنقدر وارونه است که نمی‌خواهم باورش کنم. من روی زبان این شعر هم کار کردم؛ اما با بعضی قسمت‌هایش هنوز موافق نیستم.» (جلالی: در غربی ابدی ۱۸۰)

۴. فساد و بدبخنی‌های موجود در شهر که برگرفته از اختناق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مأموری از فساد سیاسی است.

در شعر رحمانی، شهربار، نماد حاکمان فاسد جامعه است. در یکی از بخش‌های شعر «تبیید در چنبر زنجیر»، شهرباران، استعاره از سواکیان است:

شهرداران کفن رسمی بر تن کردنده‌یشان؟ /
قفل زرینی بود/ بوی/ نعش من و تو/ بوی نعش پدران و پسران از پس در می‌آمد/ شهرداران گفتند:/
نسل در تکوین است/ نعش‌ها نعره کشیدند: فریب است فریب/ مرگ در تمرین است! (رحمانی: مجموعه اشعار ۲۷۱)

با تحلیل شعر معاصر، مشخص می‌شود که شهرداری کاراکتر و شخصیت خاصی است. هر یک از شاعران بنا به مشرب خود، تعریف خاصی از آن داده و نظریات خود را در آن ریخته‌اند. شهر هم بار سیاسی دارد؛ هم بار فرهنگی و هم بار اجتماعی. هنرمندان بی قانونی، آشوب، در هم ریختگی، فقر، فحشا، و تمام ناملایماتش را دیده، در قالب ایمازها، تصویرها و نمادهای شعر نشان داده‌اند.

شهر فقط در این موارد خلاصه نمی‌شود. بحث آرمانشهر و مدینه فاضله و غم غربت نیز در آن پی ریزی شده است. در فرصت‌های آینده درخصوص آنها نیز بحث خواهد شد.

منابع و مأخذ

آتشی، منوچهر (۱۳۷۶) مجموعه اشعار، تهران، نگاه.

_____ (۱۳۷۶) هزاره دوم آهوی _____

کوهی، تهران، سخن.

شمیسا، سپرس (۱۳۸۳) راهنمای ادبیات معاصر،

تهران، میترا.

_____ (۱۳۷۰) نگاهی به فروغ، تهران،

مروارید.

فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۹) دیوان اشعار، به کوشش

بهروز جلالی، تهران، مروارید.

کسرایی، سیاوش (۱۳۸۶) مجموعه شعرها، تهران،

كتاب نادر.

مختاری، محمد (۱۳۷۲) انسان در شعر معاصر،

تهران، توس.

مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹) شناختنامه فروغ

فرخزاد، تهران، قطره.

مشیری، فریدون (۱۳۸۶) بازتاب نفس صبحدمان،

تهران، چشمه.

صاحب، غلامحسین (۱۳۸۰) دایره المعارف فارسی،

تهران، خوارزمی.



فصلنامه مدیریت شهری

Urban Management

شماره ۳۸ بهار

No.38 Spring 2015

■ ۳۴۶ ■